

گفتگو با آیت الله شیخ محمد مؤمن

گفتگو با آیت الله شیخ محمد مؤمن

بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر و سپاس از این که در این گفتگو شرکت فرمودید.

به عنوان اولین سؤال بفرمایید ثابت و متغیّر چیست و جاودانگی قرآن و سنّت با متغیّرات زمانی و مکانی چگونه قابل جمع است ؟

آنچه که از روایات استفاده می شود این است که تمامی احکامی را که برای بشر لازم بود از طریق پیامبر بزرگوار، خداوند تبارک و تعالی بیان فرموده است ؛ در یکی از روایات که روایت صحیحه معتبری است، در کافی از ابو حمزه ثمالی «عن أبي جعفر عليه السلام قال : خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُباعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّرُ بِكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُباعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ».

روایات به این مضمون زیاد است. پیامبر بزرگوار می فرماید : «هر چه که شما را به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور کند، دستور دادم و از آنچه که شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور کند نهی کردم». در روایات زیاد است که وقتی از ائمه علیهم السلام سؤال

می شود که این مطالب را از خودتان می فرمایید یا این که سنّتی از رسول الله صلی الله علیه و آله در این رابطه وجود دارد ؟ حضرت علیه السلام می فرمایند : «سنّت است، ما از پیش خودمان چیزی نمی گوییم». آنچه را که برای بشر در زندگیش و در این سلوک الهی لازم بوده، از طرف پیامبر بزرگوار بیان شده است. و طواهر آیات شریفه هم که در مورد احکام آمده – هر حکمی را که هست – از نظر زمان فروع این حکم است، در تمام زمانها این احکام هست. روایات هم همچنین وبه عبارت اصطلاحی ادّله ای که دلالت بر احکام و بیان احکام الله دارند، این ادله اطلاق زمانی دارند که تا موقعی که اسلام هست «حرام محمد حرام الی یوم القيامة وحلاله حلال الی یوم القيامة» خود ادّله ای که برای بیان احکام آمده، اطلاق دارد که در تمام زمانها و تا روز قیامت احکام هست. علاوه بر این روایتی با سندهای معتبری وارد شده که آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای حلال یا حرام فرموده، اختصاص به زمان خاصّی ندارد و تا روز قیامت که اسلام ادامه دارد، این احکام خدا قابل تغییر نیست. بنابراین از روایت معتبر ابو حمزه ثمالی و روایات دیگر استفاده می شود که پیامبر بزرگوار همه احکام را بیان فرموده. ولی باز در روایات دیگر داریم که ممکن است این احکام برای همه مردم روشن نباشد و در نزد ائمه معصومین علیهم السلام بوده که ائمّه علیهم السلام هم برای مردم بیان فرموده اند. این از یک طرف و از طرف دیگر احکام هم ثابت است و تا روز قیامت این احکام ادامه دارد؛ ولی در این بین مسأله ای هست و آن این که اسلام مثل بسیاری از ادیان دیگر دین حکومت است. یعنی پیامبر بزرگوار ما علاوه بر این که از طرف خداوند مسؤولیت بیان احکام را داشته، مسؤولیت تشکیل نظامی را که زمینه ساز اجرای احکام و همچنین مراقبت بر اعمال مردم باشد را به دوش داشته است، همچنین مسؤولیت نبوّت و مسؤولیت ولایت و امامت را.

نبوّت، همان بیان احکام از طرف خداوند تبارک و تعالی است که احکام اسلام هم

فراگیر است و هم احکام شخصی و اجتماعی. این مسأله نبوّت است که خبر می دهد و وظایف و دستوراتی را که خداوند تبارک و تعالی برای مردم قرارداده، بیان می کند.

مسؤولیت دیگر، مسؤولیت امامت یا ولایت است ؛ هر دو تعبیر در قرآن و روایات هست. مسؤولیت امامت همان رهبری و ولایت و سرپرستی است.

پیامبر بزرگوار بعد از این که بیان احکام فرموده، نظامی را بوجود آورده و خودش رهبر آن نظام بوده و سرپرستی امت را در این نظام به عهده داشته تا این که احکام خدا اجرا شود و متخلفان هم به مجازات شرعی برسند. این نظام برای نظارت بر اجرای احکام [۱] و اداره امور مردم و سرپرستی مردم است. طبعاً نظام بدون این که ضوابطی برای اداره داشته باشد، نمی شود. در این قسمت کسی که ولی سرپرست و امام ورهبر است، اختیاراتی در کیفیت اداره امور دارد. برای اداره امور به هر نحوی که مصلحت بداند می تواند ضوابطی را تعیین بفرماید. در زمان خود پیامبر بزرگوار فرض بفرمایید باید کیفیت اداره امور به این صورت باشد که مثلاً ما غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولی داشته باشیم که او از شهر و کشور حفاظت و حراست بکند تا مردم در آسایش باشند، اداره ای یا شخصی باشد که به اختلافاتی که مردم دارند رسیدگی کند که در باب قضاء باشد و بعد از آن که روابط و اجتماعات گسترده تر شد، - که در زمان ما بارها گسترده تر شده - ادارات مختلفی بنابر نیاز لازم است تشکیل شود. اگر فرض کنیم وقتی که امام یعنی پیامبر بزرگوار در رأس همین کشورها یا کشوری که ما هستیم باشد، او به هر نحوی که مصلحت می داند تقسیم کار می کند و اداراتی را تشکیل می دهد. فرضاً قسمت انتظامات، قسمت پست و مخابرات، قسمت قضا و دادگستری و قسمتهای مختلف دیگری که برای اداره يك کشور به آنها نیاز هست و برای نحوه کار و حضور کارگزاران در این ادارات ضوابطی را تعیین می کند، برای مراجعه مردم ضوابطی را معین می کند. این

-(498)-

ضوابط، ضوابطی است که به اصطلاح برای اداره امور و تنظیم امور مردم معین می شود. وقتی اختیار اداره کشور به دست او باشد، ضوابطی را هم که برای این قسمت تعیین می کند بر اساس مصالحی است که در هر زمان اقتضا دارد. این ضوابط احیاناً احکامی متغیر است، یعنی اگر فرض بفرمایید امکاناتی که در دست حکومت و مردم هست امکانات زمان قبل از صنعت باشد، آن تقسیم کار و نحوه کار يك جور خواهد بود و امکانات وقتی که در زمان گسترش صنعت و استفاده از کامپیوتر و امثال اینها شد، نحوه کار طور دیگر است. این که در هر زمان متناسب با امکاناتی که هست و پیشرفت علم آنها را ایجاب کرده، کیفیت چگونه باشد، مصلحت اندیشی در هر قسمتی و تصمیم گیری برای اداره امور به دست پیامبر بزرگوار است، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پیامبر بزرگوار مسأله نبوت دیگر نیست. یعنی احکام همان احکام دائمی است که خداوند بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم بیان فرموده و عیناً همان احکام در نزد ائمه هست و برای مردم بیان می فرمایند. ولی وظیفه اساسی که برای ائمه علیهم السلام هست، همان مسأله ولایت و امامت است. طبعاً احکامی که خداوند برای همیشه تعیین کرده، آنها دست نمی خورند و همیشه ثابتند. در آنچه که مربوط به اداره امور کشور و سرپرستی امت است، ممکن است خصوصیات

زمان و مکان مؤثر باشد. این در اختیار ولی امر است، همان طور که در اختیار پیامبر بزرگوار بود. این حاصل مسأله ای است که در مورد احکام ثابت و احکام متغیّر داریم.

با توجه به مطالبی که فرمودید، ما فقط در احکام حکومتی متغیّرات داریم ؟

در اداره امور کشور متغیّرات داریم و الاّ به معنای این که خود حکم کند، احکام ا[] همیشه ثابت است ولی ممکن است اشتباهی برای خلیّی ها پیش بیاید و آن این که ممکن است در اثر پیشرفت علوم و تغییر و تحوّل که در امکانات عالم بوجود می آید،

–(499)–

موضوعی یا چیزی که قبلاً موضوع حکم باشد، بعد، از موضوعیت بیفتد و موضوع عوض شود و چیز دیگری شود. مثلاً در يك زمان، لباس کت و شلوار – که اصلاً در ایران نبود – اختصاص کفّار بود، احیاناً ممکن است پوشیدن این لباس تشبّه به کفّار باشد. ولی بعد که آرام آرام لباسها از اختصاصی بودن بیرون آمد، همین لباس پوشیدن تشبّه به کفار نیست. یعنی جریان و تغییر و تحوّل که در اثر مسائل و حوادث مختلف که در جهان اتفاق می افتد، ممکن است چیزی را که قبلاً يك حکمی بوده، از موضوع بودن بیرون بیاورد و در موضوع دیگری وارد کند. من در این قسمت خوب است که فرمایشهای حضرت امام رحمه ا[] را برای این که یادی از این بزرگوار هم شده باشد، خدمت شما عرض کنم ؛ ایشان فرمودند : «در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه ها این جانب معتقد به فقه سنّتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن جایز نمی دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست». (می خواهند بفرمایند فقه اسلام پویاست) زمان و مکان، دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند.

مسأله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد يك نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند ؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اوّل که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است، که قهراً حکم جدیدی می طلبد. این عین فرمایش حضرت امام رحمه ا[] بود که در اسفند 1367 در پیامشان به روحانیون سراسر کشور و مراجع بزرگوار فرمودند. این مسأله تغیر را که عرض کردم، تغییرات در همان احکام حکومتی است تغییر دیگری که هست، ایشان به عنوان پویایی فقه در این جا متعرّض شده اند، می فرمایند : «اجتهاد یعنی همان اجتهادی را که سلف صالح ما داشتند – طبق قرآن و روایات بدون این که سرسوزنی از

جیب خودمان مایه بگذاریم – اجتهاد بر همان اساس است ؛ هر چه که قرآن شریف و روایات معصومین علیهم السلام از احکام بیان کرده همان احکام خداست. ولی در عین حال فقه اسلام پویاست، یعنی پاسخ تمام حوادث و مشکلات را در هر زمان می دهد. فقه پاسخ می دهد و پویاست، نه به این معنا که حکم خدا عوض می شود. حکم خدا روی موضوع کلاّی همانی که بوده، هست. ولی همان طوری که ایشان معنا کرده اند، ممکن است مسأله ای قبلاً حکمی داشته در رابطه با سیاست و اجتماع و اقتصاد، بعد حکم جدیدی پیدا کند. همچنین فرموده اند : «بدین معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همان موضوع اوّل از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، امّا وقتی دقّت کردیم با شناخت دقیق، واقعاً موضوع جدیدی شده یعنی حکم خداوندی همان بوده، ولی این موضوع است که از موضوع دیگری جلوتر بوده است، به خاطر روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی واقعاً موضوع جدیدی شده. مثلاً اگر ما بخواهیم همین مسأله سیاسی را حساب کنیم، اگر ارتباط با يك کشور غیر اسلامی را – مثلاً ارتباط با انگلستان را که در زمان خود حضرت امام رحمه الله اتفاق هم افتاد – ارتباط با انگلستان از اوّل پیروزی انقلاب تا این زمانهای اخیر يك موضوع است ؛ «ارتباط نظام جمهوری اسلامی با انگلستان». ولی يك وقت هست که این انگلستان با رعایت احترام متقابل بدون تجاوز و تعدّی نسبت به حقوق اقتصادی و مذهبی و دینی نظام جمهوری اسلامی می خواهد ارتباط داشته باشد، این ارتباط، ارتباطی است جایز. این ارتباطی است که در سایه آن توهین به مقدّسات نظام نمی شود. در سایه این ارتباط، چپاول و غارت بیت المال مسلمین میسر نیست. ولی اگر انگلستان بخواهد با کمال وقاحت سلمان رشدی مرتدّی را که به اساس اسلام اهانت کرده، به طور علنی پناه دهد و از او دفاع کند و برای او نگهبان بگذارد و آن را در رسانه هایش هم اعلام کند که کاملاً

می خواهد به اساس اسلام دهن کجی کند، این جا ارتباط با او به خاطر این که توهین به اسلام است – جلوتر از این اهانت به اسلام نبود و لذا جایز بود –. الآن همان ارتباط، موضوع جدیدی شده، بنابراین فرمایش حضرت امام رحمه الله : «این ارتباط که موجب اهانت اسلام شده، ارتباط نیست». به عنوان نمونه این را در مسائل سیاسی عرض کردم. در مسائل فقهی اگر حساب کنیم، فرض بفرمایید در کتب فقهی ما مسأله ای هست که آیا فروش خون جایز هست یا جایز نیست ؟ یا فروش يك کلیه جایز هست یا نیست ؟ مسأله فقهی کلاّی این است که بیع عبارت است از این که : انسان مبادله مال به مال کند. یعنی آنچه را که می خواهد مثنی و فروخته شود، مال باشد، فایده و ارزش داشته باشد، اگر چیز بی ارزش بود، در نظر

مردم مال نیست و فروشش، فروش نیست و قهراً پول گرفتن در برابر آن به تعبیر آقایان: «اکل مال به باطل است و حرام». در زمان قدیم که پیشرفت علمی نداشتیم، اگر خونی از بدن کسی گرفته می شد، هیچ فایده ای برای این خون تصوّر نمی شد جز این که يك نفر آدمی که مریض است، خونخواری کند و الاّ باید دور بریزد. خوب، در آن زمان فروختن خون یعنی پول گرفتن در برابر چیزی که هیچ استفاده و فایده عقلایی ندارد، قهراً اکل مال به باطل بوده، معامله باطل است و تصرّف در عوض حرام می باشد. امّا در زمان ما همین خون با این وسایل جدیدی که ساخته شده، از رگ گرفته می شود و در بانک خون نگهداری می گردد و در حوادث معیّن از آن استفاده می شود، مثلاً برای تزریق به يك بیمار که زندگی را احیا کند، این جaxon ارزش پیدا می کند. قبلاً این خون مال نبود، اگر پول در مقابلش گرفته می شد، اکل مال به باطل و حرام بود و معامله باطل بود. امّا الآن مال است و مبادلة مال به مال است و لذا موضوع عوض شده است. این فرمایش حضرت امام است و مسأله سیاسی هم نیست. مثال دیگری که اگر بخواهیم بگوییم در فروختن کلیه است، شخصی کلیه اش را

—(502)—

می فروشد، اگر جلوتر کلیه ای از انسانی جدا می شد، جز این که ناراحتی برای او ایجاد کند و يك عضوی فایده ای در کنار دست او باشد و متعفن شود و دفن شود، چیزی نبود، لذا کلیه فایده نداشت و کلیه مال نبود تا این که بگوییم فروشش جایز است. امّا الآن به واسطه این پیشرفتهای علمی که بوجود آمده، کلیه را می توانند با آن حرارت معیّنی که خودش در بدن من دارد، کاملاً جدا کنند بطوری که من هم به خطر نیفتم، جراح روی من انجام شود و بخیه شود، من جانم به خطر نیفتد و آن انسان دیگری که کلیه اش را بکلاّی از دست داده و نیازمند بکلیه هست، از کلیه من استفاده کند و زندگی اش را ادامه دهد. خوب این چیزی که در زمان سابق مال نبود، الآن موضوع عوض شد. این فرمایشی است که حضرت امام رحمه الله فرمودند و اگر ما در مورد احکام تغییری قائلیم و می گوییم که احکام اسلام ممکن است تغییر پیدا کند، این در واقع تغییر روی حکمی است که خداوند آورده، روی موضوع کلاّی نیست، آن حکم برای همیشه هست. حکم این که اکل مال به باطل جایز نیست، این حکم دائمی است، حکم این که بیع مبادلة مال به مال است، «احلّ الله البيع» و بیع حلال جایز است، این حکم دائمی است. ولی این حکم «لا تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل» — که به باطل نباید باشد — جلوتر بخاطر این که از این خون استفاده ای نمی شد، داخل در عنوان اکل مال به باطل بود، برای آن که مال نبوده ؛ این کلیه اگر پول در برابر او گرفته می شد، داخل در عنوان اکل مال به باطل بود و بیع بر او صدق نمی کرد تا احلّ الله البيع بر او شامل شود ؛ ولی الان علم پیشرفتهای زیادی پیدا کرده، هم خون مال است و پول گرفتن در برابر او اکل مال به باطل نیست و قهراً «احلّ الله البيع» شاملش هست و هم کلیه مال است و چه مالی بهتر از این ؟

بنابراین تغییر پیدا می‌شود، اما این تغییر در حکم کلی نیست، بلکه به خاطر حوادث و تغییرات و پیشرفتهای علمی است، یا به فرمایش حضرت

—(503)—

امام رحمه الله: روابط سیاسی در نظاماتی که با هم ارتباط دارند وجود دارد، ممکن است این موضوع خارجی قبلاً داخل بود تحت يك عنوان کلی که حکم خودش را داشت و حالا در موضوع دیگر داخل شده است. در همان مثال سلمان رشدی و ارتباط با انگلستان را که قبلاً عرض کردم، رابطه ای بین دو کشور بود و چه بسا در این رابطه نفعی هم به نظام جمهوری اسلامی می‌رسید و نفعی هم آنها می‌بردند، براساس ارتباط و احترام متقابل.

این ما نعی نداشت اما شارع فرموده ارتباط شما در صورتی که برای شما مضر نباشد، اهانت به مسلمین نباشد، ضرر اقتصادی نداشته باشد، اشکال ندارد. ولی حالا اگر بنا شد که بخواهی ارتباط پیدا کنی، این ارتباط یعنی «الاهانة بالاسلام» موضوع را عوض می‌کند «الاهانة بالاسلام» همیشه حرام است، ولی ارتباط پیدا کردنی که ضرر برای کشور اسلامی نداشته باشد و موجب تقویت کفار بر مسلمین نشود، همیشه جایز است.

این حکم کلی است ولی جلوتر، این حکم کلی نبود، این حکم کلی است که ارتباط با کشور کافر را در صورتی که اهانت به مسلمین و تضعیف مسلمین نباشد و تقویت اعداء مسلمین علی المسلمین نباشد، جایز است، همیشه هم بوده و این حکم هم که اهانت به مسلمین، تضعیف نظام مسلمین، تضعیف امور اقتصادی مسلمین حرام است، هم همیشه بوده. جلوتر ارتباط با این کشور داخل در آن موضوع کلی بوده و می‌گفتیم جایز است و الآن عوض شده و داخل شده در موضوع کلی «الاهانة بالمسلمین و تضعیف المسلمین»، پس حرام شده، مثل خرید و فروش خون. پس احکام کلی اسلامی، آنچه که بوسیله پیامبر بزرگوار اسلام آمده همیشه به جای خودش باقی است و تغییر پذیر نیست و آنچه که تغییر پذیر است، خصوصیات موضوعات است که به واسطه تغییراتی که بوجود می‌آید ممکن است قبلاً داخل در يك موضوع کلی بوده، از آن موضوع کلی حالا بیرون بیاید و داخل در موضوع کلی دیگر شود. این که حضرت امام رحمه الله

—(504)—

فرموده که زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده هستند در اجتهاد، معنایش همین است. خودشان توضیح داده

اند و فرموده اند ؛ این به ظاهر فرقی نکرده ام با شناخت دقیق، چیزی که داخل در موضوع دیگر بوده، الآن داخل در موضوع جدیدی شده و چون داخل در موضوع جدیدی شده، قهراً حکم جدیدی را می‌طلبد. پس این که اگر کسی بخواهد فرمایش حضرت امام رحمه الله را يك شکل دیگری معنا کند، مثلاً ایشان نظرشان این بوده که جلوتر يك جور اجتهاد بکنید و حکم خدا را از روایت و آیه طوری فهمید و حالا طور دیگر، نه، ایشان نمی‌خواهند این را بفرمایند. ایشان تصریح دارند که این موضوع عوض شده، روابط حاکم بر سیاست و اقتصاد و جهات دیگری که بود عوض شده، باز تکرار می‌کنم که فرمودند : «بدان معنا» با این که فرمودند : «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مسأله ای که در قدیم دارای حکمی بوده، به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد يك نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. امّا این «ممکن است» به معنای این که حکم خدا و کلیات عوض شود، نیست، فرمودند : «بدان معنا...»، خودشان تفسیر کردند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اوّل که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده، امّا واقعاً موضوع جدید و تازه است. نه این که حکم عوض شده، واقعاً موضوع جدیدی شده است، قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. بعد هم فرمودند : «مجتهد باید بر مسائل زمان خود احاطه داشته باشد که بتواند تمام موضوعات را...» بنابراین اگر کسی خیال کند که احکام خدا تغییر پیدا می‌کند به این معنا که برداشت ما در زمان سابق از قرآن و روایات يك جوری بوده، حالا هم که عصر علم و پیشرفت علوم است، برداشت ما از قرآن و سنّت چیز دیگری می‌شود، این حرف غلط است. «حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة» حکم خدا آن است که پیامبر

—(505)—

فرموده، همان که اوّل فرموده، تا روز قیامت هست. اگر جلوتر يك جوری برداشت شده و این برداشت مطابق با واقع بوده، تا آخر خواهد بود و اگر نبوده از اوّل غلط بوده. این طور نیست که زمان و مکان حکم خدا یعنی کلیاتی را که پیامبر بزرگوار اسلام آورده تغییر بدهد ؛ بلکه همین ترتیب که عرض کردم، در عین این که احکام خدا دایمی است، در عین حال پاسخگویی تمام متغیّرات هم هست، چرا ؟ چون متغیّرات، کلیّات موضوعات را تغییر نمی‌دهد. یعنی همیشه تضعیف نظام اسلامی حرام است و اگر عملی باشد که به تضعیف نظام و تضعیف اسلام نمی‌انجامد، جایز است و همیشه هست، این تغییر پذیر نیست. تغییری که بوجود می‌آید ارتباط با انگلستان را در يك زمان موجب می‌شود، به طوری که مصداق تضعیف نظام نباشد و در زمان دیگر اگر مصداق تضعیف نظام باشد، وضع عوض می‌شود. پاسخ دادن احکام دائم اسلام نیست به همه تغییراتی که بوسیله پیشرفت علوم، بوسیله تصمیماتی که احیاناً دولتها ممکن است بگیرند، به این صورت است که این تغییرات أحياناً موضوعات را عوض می‌کند، و حکم کلیّی به حال خودش باقی است.

حضرت استاد، مفهوم صحیح تقریب مذاهب اسلامی و یا وحدت مذاهب از نظر شما چیست؟ چه گامهایی باید برداشته شود؟ و مسایلی را که لازم می‌دانید بیان کنید.

همة مسلمانها در اصل اسلام یعنی اعتقاد به خدا و وحدانیت خدا و نبوت پیامبر بزرگوار و اعتقاد به معاد که اصول اسلام است، با هم شرکت دارند. کما این که برای همة آنها قرآن شریف، قرآن است و حجّت است، فرمایشات پیامبر بزرگوار و احکامی را که پیامبر صلیّ الله علیه و آله برای مردم از جانب خداوند آورده برای همة اینها حجّت است و دستور العمل زندگی است و همچنین مشترکات دیگری که تمام مسلمانها در آن جهت با هم شرکت دارند. البته در بخشی از مسائل اختلاف است. يك اختلاف اساسی که بین شیعه

—(506)—

و برادران اهل سنّت است، مسألة امامت و رهبری امت اسلامی است که البته اصل رهبری را، هم شیعه و هم سنّی قبول دارند. ولی شیعه با ادلّه مُتقنی که دارد، معتقد است که این امامت و ولایت از جانب خداوند تبارک و تعالی برای پیامبر صلیّ الله علیه و آله قرار داده شده و باز از جانب خداوند بعد از پیامبر بزرگوار صلیّ الله علیه و آله برای ائمه معصومین علیهم السلام قرار داده شده است. امّا برادران اهل سنّت در عین این که اصل امامت را قبول دارند، فی الجمله در تعیین امام می‌گویند که از جانب خداوند تعالی نیست. این جهت اختلاف است. اما نسبت به احکام، شیعه احکام را تنها از طریق روایات پیامبر صلیّ الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که بیان کننده همان چیزی هستند که پیامبر صلیّ الله علیه و آله فرموده می‌گیرند و مذاهب دیگر این احکام را از طریق عدّه ای دیگر از فقها که حالا مشهور همان «مذاهب اربعه» است می‌گیرند. امّا مسألة وحدت مذاهب به این معنا که همة مذاهب یکی بشود، مسأله ای است که به درگیری می‌انجامد و هدف مقام معظم رهبری که دستور تأسیس «مجمع تقریب بین المذاهب» را داشته باشند، معنایش این می‌شود که آن کسی که از امام صادق علیه السلام حکم را می‌گرفت و آن کسی که از ابو حنیفه می‌گرفت و آن کسی که از شافعی یا مالک یا احمد حنبل حکم را می‌گرفت، معنایش این است که فتاوای مختلف از اینها نباشد، بلکه همه بیايند از امام صادق علیه السلام حکم بگیرند در صورتی که ابو حنیفه رأیش مخالف است، همه بیايند از ابو حنیفه بگیرند در صورتی که شافعی با او مخالف است، همه بیايند از شافعی بگیرند در صورتی که أحياناً ابو حنیفه و مالک مخالف است. پس وحدت مذاهب چون به معنای یکی شدن همة مذاهب است، به این معنا می‌شود که فتاوای خاص امام و مقلّد هر مذهبی فقط از يك نظر گرفته شود و معنایش از بین رفتن مذاهب است و این همان است که به درگیری

بین پیروان مذاهب منجر می شود. ولیکن مسأله تقریب بین مذاهب، یعنی ما بنشینیم و بگوییم که همه خدا را قبول داریم، همه اسلام و پیامبر را قبول داریم، قرآن را قبول داریم. ما نسبت به آن احکامی که به طور مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده اختلاف نداریم. ما نسبت به مسائلی که قرآن شریف بیان کرده، چه در مورد احکام، چه در مورد اخلاقیات و معارف و عبادات، با هم اختلاف نداریم. همه، قرآن را حجت می دانیم. بنابر این ما نسبت به آن جهات مشترکه ای که اختلاف نداریم، با هم وحدت داریم و یکی هستیم، تنها مسأله امامت می ماند که بین شیعه و اهل سنت است. او عقیده دارد که امام از طرف خداوند تعیین نمی شود. ما می گوییم تو عقیده داری، اگر در این عقیده ات مصیب باشی که به واقع اصابت کردی و اگر هم نباشی، چنانچه تلاش خودت را کرده باشی و به این عقیده رسیده باشی، عند الله معذوری و شیعه هم که اعتقاد به چنین مسأله ای دارد، بدلیل روایاتی است که در دست هست و ادله متقنی که دارد و او را به این سمت هدایت می کند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امام را پیامبر تعیین کرده. و خداوند در واقع تعیین کرده، ما هم در مقام مذاکره با برادران اهل سنت می گوییم که چنین مطلبی را از ادله و روایات و آیات به دست آوردیم، اگر به واقع رسیده باشیم، واقع را یافته ایم و مأجور و اگر هم اشتباه کرده باشیم، مأجوریم. چون وقتی تلاش خودمان را کرده باشیم، این طور می فهمیم، بنا بر این دعوا نداریم. شما در آن عقیده امامت همان طور باش، ما هم در عقیده خودمان که مستند به ادله قطعی است، این طور می گوییم. در مورد احکام، موارد اختصاصی است ما معتقدیم که امام صادق علیه السلام چیزی از پیش خودش نمی گفته. هر چه می گفته از پدر بزرگوارش و او هم از پدر بزرگوارش و از امیر المؤمنین و از پیامبر بزرگوار به ایشان رسیده. ما می گوییم احکامی که در مذهب ما هست، همان است که از طرف پیامبر بزرگوار بوده. شما هم اگر به جای امام صادق علیه السلام

ابو حنیفه را انتخاب کردید، بسیار خوب، اگر در انتخابت تلاش خودت را کرده ای، معذوری و مأجوری و ما هم حرفی نداریم، حالا در آن جهات مشترکه چرا باید با هم درگیر باشیم. همدیگر را چرا باید بزنیم و تخطئه کنیم؟ چون در گیرشدن مسلمانها با هم، جز بنفع استکبار جهانی و کفّار نمی انجامد. اگر تنازع بین مسلمین پیش آمد، فشل در امرشان ظاهر می شود؛ برای این که مسلمانها اصل اسلام را حفظ کنند، باید با هم باشند؛ بسیار خوب، عنادی که در کار نیست. آن شخصی که خود را شیعه می داند، می گوید من کوشش کردم، تلاش کردم، بررسی کردم، از ادله ای که بین خود و خدا حجّت می دانم، این طور

به دست آوردم که مسأله امامت این چنین است و احکام هم این چنین که باید از منبع و حی احکام به ما برسد ما در به دست آوردن احکام، وضع خاصی داریم، که البته باید عرض کنم که به این معنا نیست که اگر در سند روایتی که از پیامبر می رسد، یک نفر از برادران اهل سنت بود، این روایت مقبول نباشد. بلکه ملاک مقبولیت در یک روایتی، این است که روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و از طریق معتبر برسد، یعنی کسانی که این مسأله را نقل کرده اند، ثقه و خاطر جمع باشند که اهل دروغ بستن به پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. شیعه باشد یا سنی، اگر را ستگو باشد، روایتش معتبر و حجّت است. اگر اهل دروغ باشد، شیعه باشد یا سنی، روایتش ردّ می شود. ولی باید ثابت شود که این شخص آدم راستگویی است. وقتی این جور شد، برادران اهل سنت هم در اصل، در مذهب خودشان لابد ادله ای برای خودشان دارند و حداقل خود را پیش خداوند معذور می دانند. خوب ما می گوئیم که شما خودتان را معذور می دانید، ما هم معذور. آن مشترکات اساس اسلام و پیامبر و قرآن و کعبه را نباید بگذاریم از بین برود. الآن استکبار جهانی دنبال این است که تمام کشورهای اسلامی و فرق مسلمان را بر جان هم بیندازد. او می خواهد یک گروهی بنام سنی و یا وهابی بشود و به جان دیگران از

—(509)—

اهل سنت یا شیعه بیفتد، این هم یک گروهی بشود در مقابل او. این طوری که نقل می کنند، گفته اند که وقتی انگلستان استعمار خودش را و دست طالمانه خودش را از پاکستان و هندوستان خواست بردارد، جزء قانون اساسی آن جا قرار دادند که شیعه حق دارد سبّ و ناسزا بگوید به ائمه سنت و لابد آنها هم چنین حقّ داشتند و این دلسوزی برای شیعه نیست، بلکه برای این است که می خواهد مسلمانها را به جان هم بیندازد و از این آب گل آلود تفرقه استفاده کند. هدف این است که مذاهب به هم نزدیک نشوند. در روایات، روایت معتبری است از حضرت رضا علیه السلام که در زمان حکومت خلفایی که خود امام علیه السلام خلافت آنها را قبول نداشت، در زمان حکومت مأمون یا هارون که اینها در مقابل ائمه علیهم السلام بودند، امام علیه السلام حکومت اینها را غصب حکومت واقعی می دانست. اما در عین حال شیعه از او سؤال می کنند که اگر ما در مرز شهر یا کشور اسلامی باشیم، آیا مرزبانی کنیم؟ حضرت علیه السلام می فرماید: «مانع ندارد، اشکال ندارد». بعد سؤال می کنند که آن جا ما در مقام جنگ هم بر آییم؟ ایشان می فرماید: «خیر، جنگ زیر پرچم آنها جایز نیست، مگر (که این مگر مقصود بنده است) این که خوف برای اساس اسلام باشد، در این جا باید بجنگید اگر چه کشته شوید ولو به دستور مأمون و هارون باشد». امّا می فرماید: «این جا باید بجنگید اگر چه کشته شوید.

ولو به دستور مأمون و هارون باشد». امّا می فرماید: «این جا بجنگید». چرا؟ چون این جا همان

مسائل مشترکه است. مسائل مشترکه را که اساس اسلام است، ما باید حفظ کنیم. امیر المؤمنین علیه السلام – بر حسب اعتقاد ما شیعه – خودش بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مستحق خلافت است. ولی مسلمانها ایشان را به خلافت انتخاب نکردند و خلافت را به دست دیگران سپردند. امیر المؤمنین علیه السلام در آن جهاتی که اساس اسلام است و خدمت به اسلام و پیشرفت اسلام است، بر حسب آنچه که مکرر در نهج البلاغه آمده، مشاوری بود برای عمر و او را راهنمایی می کرد که جنگ را چطور انجام بدهد. مثلاً

–(510)–

فرمود : «وقتی که می خواهی جنگ کنی – مثل این که عمر تصمیم گرفته بود در یکی از جنگها خودش شرکت کند – حضرت علیه السلام فرمود : خیر، تو این جا باش چون ممکن است که دشمن قویتر باشد و لشکر هزیمت و فرار کندو اگر تو آن جا باشی، پناهی برای مسلمانها نماند و اساس کشور اسلامی به هم بخورد. تو این جا باش که پناهی برای مسلمانها باشی تا اگر ارتش فرار کرد، بیایند و تو پناهگاهشان باشی». از نصیحت و کمک و خیر خواهی هیچ مضایقه نمی کرد. همین دستورات ائمه علیهم السلام و کارهایی که داشتند، باید دستور العملی برای ما باشد. باید آن اختلافاتی را که قهراً يك نفر اشتباه کرده، کنار بگذاریم، بالاخره آن کسی که می گوید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام ولی است یا آن کسی که می گوید نه و امامت برای کسی است که مردم او را انتخاب کنند، یکی از اینها اشتباه می کند، حکم خدا یکی از این دو بیشتر نیست. ولی باید این مسائل اختلافی را ما کنار بگذاریم و اساس اسلام را حفظ کنیم و در این حفظ اساس اسلام یکی از کارهای عمده ای که می توانیم انجام دهیم، اولاً این است که مطالب را به مردم بفهمانیم که درست است که ما اختلاف داریم، اما این اختلافات باعث نمی شود که آن جهات اشتراکی که اساس اسلام هست، از آنها چشم پوشی کنیم. به مردم بفهمانیم که استکبار جهانی در صدد این است که فرق مختلف اسلامی را به جان هم بیندازد، تا این که درگیر شوند، ضعف پیدا کنند بعد از بیرون بیاید، نفتشان و همه معادنشان را و مغزهای متفکرشان را بدزد و در خدمت خودش قرار دهد و ممالك اسلامی را با این ثروت غنی که دارند، دست بیندازد و خودشان را بصورت کشورهای فقیری در بیاورد و بر آنها افرادی مسلط کند که وابسته باشند و همه چیز مسلمانها را مفت و رایگان در اختیارش قرار دهند. این را باید ما به مردم بفهمانیم. واقعاً کار تقریبی که می توانیم بین مذاهب بکنیم، وقتی اساس آن را گفتیم و مردم را به این خطری که

–(511)–

تفرقه دارد، متوجه کردیم، این کار بسیار جالبی است. دیگر این که ما می توانیم برای شناخت آن

مسائل مشترکی که هست، روی معارف اسلامی که در قرآن شریف هست کارکنیم. همه، قرآن را قبول دارند. می توانند دانشگاههایی داشته باشند، علما بنشینند و علمایی را که مورد قبول همه فرق هستند از میانشان انتخاب کنند، نمایندگان فاضل و عالمی بنشینند، این معارف اسلامی را با يك مباحثه جمعی به طور آزاد بحث کنند و واقعاً آنچه را که از قرآن شریف استفاده می شود، از احکام و معارف اسلامی که خیلی زیاد هست، در بیاورند و در اختیار مسلمانها قرار دهند. این باعث می شود که مسلمانها با وحدت و یکپارچگی با هم زندگی کنند. وقتی که انسان به تاریخ اسلام نگاه می کند، می بیند این مسأله اختلافی که متأسفانه الآن خیلی به آن دامن زده می شود، در زمان سابق نبوده. شیخ مفید رحمه الله و سید مرتضی رحمه الله از علمای بزرگ شیعه هستند. شیخ مفید رحمه الله که در بغداد از دنیا می رود، تشیع جنازه ای از او می شود که بی سابقه بوده است – با این که اکثر مردم بغداد آن زمان هم سنی بودند – و این جهتش این است که این مسائل تفرقه آمیزی که در این زمانها بیشتر به دست کسانی که می خواهند امکانات مسلمانها را چپاول کنند، نبوده است. خود مسلمانها می دیدند مرحوم شیخ مفید رحمه الله هم اهل نماز است، هم اهل اعتقاد به پیغمبر است، اهل اعتقاد به قرآن است، اهل دروغ نیست، اهل خلاف نیست، اهل خیانت نیست و دلسوز مردم است. وقتی مردم این را ببینند، طبعاً در روایات ما این فرمایش وجود دارد که حضرت صادق علیه السلام به اصحاب می فرماید: «شما آن معارف و اخلاقیات و سفارشات را که ما می کنیم، خودتان عملاً داشته باشید». «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم، کونوا لنا زینا ولا تكونوا علينا شینا». فرموده اند: «با عملتان مردم را دعوت کنید». معلوم شود که واقعاً، مردم، شیعه، سنی و مذاهب مختلف دور يك نفر جمع می شدند، در تاریخ

–(512)–

علمای ما هست، در زمان امام صادق هم بوده، هر کس می آمد فتوای عالم خودش را که می خواست، از این آقای که مسأله می گفت، می پرسید و دستورات اسلام را می گرفت. اگر این طور باشند که راهشان بسیار خوب است. عرض کردم، اساس اسلام و مشترکات برای ما هست. اختلافات چه در امر امامت، چه در مسائل فقهی و فردی هم هست، بنابراین واقعاً اگر کسی عقیده ای را دارد و تلاش خودش را کرده و بین خود و خدا حجّتی دارد و این طور معتقد شده، در گیری بوجود نخواهد آمد و مردم و مسلمانها همان طور که پیامبر بزرگوار فرموده: «یدّ واحد علی من سواه». می شوند در مقابل این جنایتکاران قرن که می خواهند تمام مستضعفین را از بین ببرند، تمام سر مایه های ملتها را چپاول کنند، دست واحدی می شوند علیه آنها و این استضعاف و این بدبختی که دامنگیر مسلمانها هست، همه از بین خواهد رفت. مسلمانها منافع اسلامی را، منافع خودشان را به او متوجه می کنند و نسبت به یکدیگر کمک و پشتیبان و برادر و خیرخواه خواهند شد. ما امیدواریم که این مسأله تقریب مذاهب، مذاهب را به هم نزدیک کند که فی

الجملة باب نزدیک شدن را عرض کردم. امیدواریم که این قدم مبارکی را که بدستور مقام معظم رهبری برداشته شده، يك ثمرة بسیار پر بار و ارزشمندی برای عالم اسلام و بنفع عالم اسلام و مسلمین و بلکه بنفع مستضعفین داشته باشد که اسلام فکر همه را کرده. ان شاء الله از این قدم، این برکت و خیر عاید همه بشود.

خداوند امام بزرگوار رحمه الله را که منشأ همه این خیراتی است که الآن امت اسلامی از آن بهره مند است، با پیامبر بزرگوار و اولیاء اسلام محشور بفرماید و رهبر معظم انقلاب اسلامی که این قدم بزرگ تقریب را دستور دادند، بیش از پیش موفق و مؤید بفرماید. خداوند امت اسلامی را به وظیفه خودشان که حفظ اسلام و پرهیز از کارهایی است که

—(513)—

به تفرقه و تضعیف مسلمانها و اسلام بینجامد، راهنمایی فرماید و همه امت را موفق بدارد که به وظایف خودشان آشنا شوند و عمل به وظیفه کنند. ان شاء الله توفیق شناخت وظیفه و عمل صالح را هم مرحمت بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله